

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

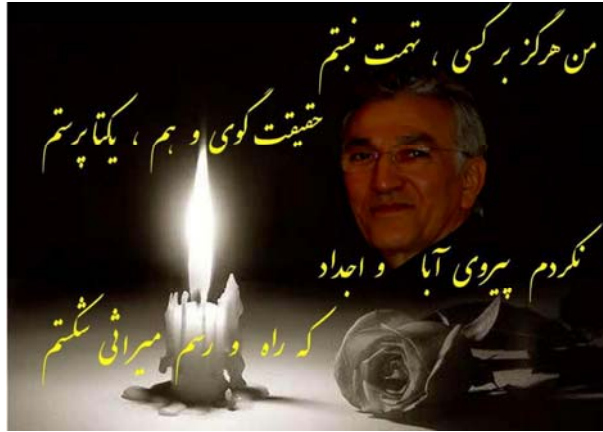
afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نعمت الله مختارزاده

۳۰ سپتمبر ۲۰۱۸



## ریش اجنبی

شام سیاه میهنم، از چه سحر نمیشود  
دشمن بیحیا چرا، خاک به سر نمیشود  
قیزه اختیار ما، بسته به ریش اجنبی...  
دال و عدس ز خوان ما صرف نظر نمیشود  
لشکر واژه گر به صف، قدرت خامه گر به کف  
لازم داس و چکش و تیغ و تبر نمیشود  
وحشت و دهشت آورد، جهل و جهالت عرب  
رجم و ترور و قتل شان، فن و هنر نمیشود  
قاضی و شیخ و محتسب، چون شپش و کک و خسک  
باعث خجلت و به جز ننگ بشر نمیشود  
تارک کهنه ها شده، تازه ای برگزیده ام  
منطق و عقل و جز خرد، چاره دگر نمیشود  
وحدت عالم بشر، داروی درد اینجهان  
هیچ دواى دیگری، ذره اثر نمیشود  
دست سخای (شاه جهان)، کرده رقم به شاعران  
(بی همگان به سر شود، بی تو بسر نمیشود)  
جمله رقم به خدمتش، بسکه ملیح و بانمک  
حال، دگر ضرورتش شهد و شکر نمیشود  
گپ ز ستاره هازده، گفته ز آسمان سخن  
حیف به کاروان دل، حمل گهر نمیشود  
از همگان بریده ام، بی همگان دویده ام  
درد و غمی خریدم، نفع و ضرر نمیشود  
مدتی، خسته خفته در، دامن صبر و حوصله  
کشمکش زمانه را، ساده گذر نمیشود  
(داغ تو دارد این دلم، جای دگر نمیشود)  
« نعمت » حدیث مهر ازو، نقش به لوح دل، چنین

# ریش اجنبی

شام سیاه میختم ، از چه حسر نمیشود  
 دشمن بی حیا چرا ، خاک به سر نمیشود  
 قینه اختیار ما بسته بر ریش اجنبی  
 (دال) و (عدس) ز خوان ما صرف نظر نمیشود  
 لشکر واژه کر به صف ، قدرت خامه گر به کف  
 لازم داس و چکش و ، تیغ و تبر نمیشود  
 وشت و دشت آورد ، جهل و جهالت عرب  
 رجم و ترور و قتل شان ، فن و هنر نمیشود  
 قاضی و شیخ و محتب ، چون پیش و گک و خنک  
 باعث نجلت و بجزن ، گنک بشر نمیشود  
 تارک کهنه ها شده ، تازه ای بر کزیده ام  
 منطق و عمتل و جز خرد ، چاره دگر نمیشود  
 وحدت عالم بشر ، داروی درد این جهان  
 دست سخای (شاه جهان) ، کرده رقم به شاعران  
 هیچ دواى دیکسری ، ذره اثر نمیشود  
 دست سخای (شاه جهان) ، کرده رقم به شاعران  
 جمله رقم به خدش ، بسکه بلج و بانگ  
 (بی همگان به سر شود ، بی تو بسر نمیشود)  
 کپ ز ستاره ها زده ، گفته ز آسمان سخن  
 حال ، دگر ضرورتش شمس و شکر نمیشود  
 از همگان بریده ام ، بی همگان دویده ام  
 حیف به کاروان دل ، حمل کمر نمیشود  
 مدتی ، خسته خفته در ، دامن صبر و حوصله  
 درد و غمی خسریده ام ، نفع و ضرر نمیشود  
 «نعمت» حدیث مرآزو ، نقش به لوح دل ، چنین  
 کشمکش زمانه را ، ساده گذر نمیشود  
 (دوغ تو دارد این دلم ، جای دگر نمیشود)